

مظهر کلمت و جامع و سزایان و صفات حق نعم از لایحه و آنچه
سرویت در اخبار که حضرت حبیب افرید کمال خطاب کرد با حق
که اگر شما کناه و خطیایید حضرت کردگار جمعی را خلق نماید که رختی
نفس در سیدان کناه تا زند و با استغفار بر آزند اشارت با یک
خلق کناه کار با استغفار ناچار است خیمه اظهار اسم غفار
ای آنکه تراحق افرید ز عزم نا از تو شود بدید اسرار خدایم
اسما و صفات حق بر یک هر یک در غیر تو کی کند تجلی فاقهم
معناح امل این جامعیت دولتیست نه آسان بلکه خاص است بحسب
انسان چنانکه فرمود انما علی الامانة علی السموات و الارض و کما
فابین ان یحکمها و اشققن بینها و جعلها الایمان به کان طلقا
جهولا مشعرت بران وظلوی وی عبارت از آنکه هستی خود را
فانی سازد در بقا حق نعم و جهوری وی از آنکه هر چه غیر حق نماید
صورت ان از لوح دل زد آید و این ظلمتیک عین معدن لیسنت
و این جهل لغز معین معرفت کز لوح دلت نه از علایق صفات
دعوت ز دانش خفایق لافست زیرا که فیما شرط هو او صافست
فای لیت ز خود که فایل الطائف پس هر که خواهد که باین طایفه
پیوندد باید که نظر از اخبار بر بندد از خویش برهد و ارفید نیک
ند بیرون جهد اگر چه از هستی ظاهر شده کنت از نیستی ساده آید
و اگر زاده دو کوبت از هر دو کون از زاده باید نه از او در در
باندی و نه در اطوار از تو عبیری تا آنکه ابد از حقیقت سید
نا از حق سعاد در حق شناس او در آید هستی انرا احسان نماید
نه

به آنکه دی را که مظهر کمال جمع احدیت کنت و سرمایه سعادت ابدی
مجدلین باه سازد و خود را در تخی هر باه او را در بیابان حیران اندازد
و بدست خود با خود نبرد همگه و حیران باز در ط
ایزد که ترا خلعت هستی داده در جوف نوار کرم و دودل تنهاده
فادر طلبش یک دل و یک رویاشی با روی دی ز نقش اعیان سار
معناح تفرقه از خانه دل بجز هائے بعد و را و بر دو جمعیت از کت
ذات واحد از همه بگذرد و اصحاب تفرقه در تفرقه اند سبحان دنیا
و طالبان عقی مجبان دنیا طالبان سرگشته مغرورند و خاکدان
بخت سرگشته از سعادت دور رتک و روی دنیا ایستاد اشقنه سا
و بعثت نفس کار فریفته سرمایه حیات ابدی در ریخته آن فریان
نفس امان را کربنده و با غول هوا عبادت در پیوسته جمعیت
از جمع اسباب نفسانی و منخرافات شیطان که موجب تفرقه آید
چینه و دست از لذات طینه اخروی شسته لاجرم در باده
شفقت گرفتارند و در زوبیه ملامت افکار و طالبان عقی سیاه
روی آید که فدیعت از سرانجه بچی بالانشهاده اند و روی از
مالوفات مگد بر فانی بر نماندند و رستند و محبت دنیوی دارند
داره اند تا سعادت بشاکه تنزل علیهم الملائکه ان لا یخجلوا و لا یخجل
مسرور شده اند و در بوسه ان خیمهها استشهید الانفس و کلت
الاعین مفید لیت و حضور کشته اند و ریاب جمع عاشقان جمال
مولی اند و حیات از آن صغوف بالا اعلی که سابقان درگاه و لا
و مغربیان با رگه حمایت سرمایه ما از ابح الیم و ما طعی در حیم جان
کشید و لذت نیستی و با کام در چشید به چون صاحبان سجاده